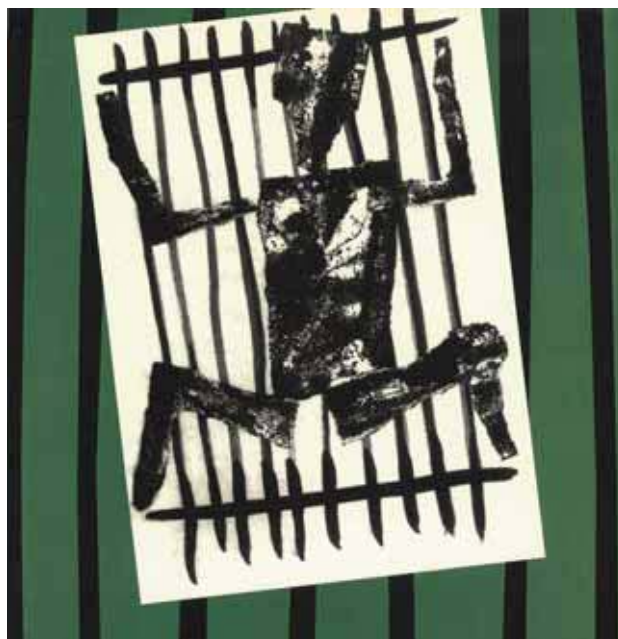


استعمار

علی‌حضوری



می‌شود، باعث چنین فکری شده است، گو این که در تعریف ماهیت (سرشت) استعمار اثری ندارد و تنها مربوط به شکل یا کارکرد است. بدین معنی که برای آسان‌تر کردن کار باید به مستعمره و وضعیت استعماری پرداخت و هنگامی که مستعمره و وضعیت استعماری روشن شد، یافتن استعمارگر (چه یکی باشد و چه چند کشور) دشوار نیست. در عین حال تعریف ما نه تنها ماهوی بلکه برخاسته از کارکرد استعمار هم هست. بنابر این ملاک ما سازمان ملل یا هیچ سازمان و کشوری نیست. ما باید به دنبال ملاک‌های علمی باشیم.

استعماری که آن را تاریخی یا کلاسیک می‌شمارند، کاملاً شناخته شده است و بر سر وجود آن هم اختلافی نیست. برای مثال کشورهای الجزایر و هندوستان در صده نوزدهم و آغاز صده بیستم گرفتار استعمار تاریخی بودند که از نظر ما استعمار کلاسیک یا استعمار کهن شمرده می‌شود. در چنین نظام استعماری، کشور استعمارگر بر کشور مستعمره تسلط نظامی و سیاسی دارد، بدین معنی که با تسلط نظامی، نیروی سیاسی داخلی را مقهور و مجبور می‌کند، ساختار سیاسی آن را تعیین و به این وسیله هم از منابع و هم از موقعیت سوق‌الجیشی آن استفاده می‌کند. نیروی نظامی، عامل سرکوب و مجبور کردن

مردم مستعمره به اطاعت و حذف هر گونه اقدام مخالف بود. تسلط انگلستان بر هند، گذشته از فوائد اقتصادی، دارای این امتیاز هم بود که از آن کشور به عنوان سرپلی برای تهدید و دخالت در کشورهای دیگر، از جمله ایران استفاده می‌کرد. عوامل شرکت استعماری هند شرقی در تجزیه ایران و جدا کردن افغانستان از ایران نقش اساسی داشته‌اند. همه کشورهای پیرامون ایران امروزی و حتی مرزهای ایران ساخته استعمار کهن است، اما مورخان این

در بررسی‌های تاریخی و نیز در بخشی از علوم سیاسی، ناگزیر از استعمار، دست کم به صورت پدیده‌ای تاریخی سخن می‌رود. منابع فراوانی در دنیا هست که استعمار را موضوعی کهنه و تاریخی می‌پندارد، شاید به آن دلیل که بر برخی از پدیده‌های زمان ما که از نوع استعمار است، یا ممکن است چنان شمرده شود، پرده کشیده شود. این چیزی است آشکار که منتفعان از چیزی نخواهند آن چیز درست شناخته شود. می‌بینید که رضا پهلوی همیشه در برابر سؤال‌های مربوط به ۲۸ مرداد آن را به داوری تاریخ حواله می‌دهد. البته دگرگونی و ناپایداری از جمله عوامل دیگری است که بررسی هر چیزی را دشوارتر می‌کند.

در این یادداشت آهنگ آن دارم که استعمار و رنگ‌های گوناگون آن را به کوتاه‌ترین شکل ممکن تعریف کنم، تا شاید برای مباحث بعدی و گفتگوهای آینده سودمند افتد. خواهم کوشید که برای هر تعریف نمونه مشخص تاریخی ارائه دهم و در مواردی که از استعمار موجود سخن می‌گویم، نیز کشورهایی را مثال بزنم. البته نوعی دشواری از آنجا برخواهد خاست که امروزه مراجع رسمی، مانند سازمان ملل متحد که برای بسیاری از مردم دنیا ملاک است، پدیده‌ای به نام استعمار و کشوری مستعمره نمی‌شناسند.

ناگزیریم بگوئیم و در نتیجه کارمان هم خواهیم دید که ملاک ما وضعیت این کشورها از جهت رابطه‌ای است که با کشوری دیگر و حتی چند کشور دیگر دارند. در جهان ما و در وضعیت خاصی از استعمار که خواهیم گفت، ممکن است کشوری یا سرزمینی نه مستعمره یک کشور مشخص که بیش از یک کشور هم باشد. پیچیدگی روابط و اتفاق چند کشور جهان برای همسوئی سیاسی، مثلاً میان امریکا و انگلیس چنان که در کار عراق دیده

کشورها، این کار را نتیجه جنبش‌های رهائی بخش(آن هم در عقب افتاده‌ترین نقاط جهان) قلمداد می‌کنند.

در استعمار کهن، کشور مستعمره در مقابل دشمن، که در واقع معمولاً دشمن استعمارگر هم هست، از جانب استعمارگر حمایت می‌شود. ظاهراً هندوستان یا الجزایر در دوره استعمار انگلیس و فرانسه در برابر دشمن - که چه بسا دست ساخت خود استعمار بود، حمایت می‌شد. گمان نمی‌کنم استعمار کهن یا کلاسیک بیش از این نیازی به توضیح داشته باشد، زیرا نمونه‌های آن فراوان و تاریخ استعمار و مبارزات ضد استعماری خود گویای همه چیز است.

با آغاز مبارزات ضد استعماری، کشورهای استعمارگر به فکر استعمار غیر مستقیم افتادند که هم مخارج آن کمتر بود، یعنی نیروی نظامی کمتری نیاز داشت و نیروی سرکوب هم منحصر از خود آن ملت (مستعمره) تامین می‌شد، وهم بدنامی سیاسی آن را نداشت. برای مثال اگر چه دو کشور استعمارگر روسیه تزاری و انگلستان ایران را میان خود تقسیم کردند، اما با انقلاب اکتبر یک طرف ماجرا کنار رفت و در نتیجه خیلی زود این نقشه از کار افتاد و میدان برای طرف دیگر بازتر شد، اما این وضع هنگامی شکل گرفت که هم مبارزات رهائی بخش در جهان آغاز می‌شد و هم دولت جدید کمونیستی در اتحاد شوروی وجود یک استعمارگر را در همسایگی خود تحمل نمی‌کرد، به همین دلیل انگلستان مناسب‌تر یافت که روی حکومتگران ایران کار کند. احمد شاه را که نه مستبد و نه حاضر به امضای چیزی بود، ببرد و شخصی مستبد و مطیع را بیاورد. ایران پس از کشته شدن امیر کبیر تا خلع ید از شرکت نفت، کم کم مستعمره انگلستان شد، بدون این که نام آن به عنوان مستعمره برده شود. مستعمره بود زیرا انگلستان بر مهمترین منابع ثروت آن (فرش و نفت ۱) تسلط داشت، بیشتر واردات آن از انگلستان بود و ظاهراً آزاد بود چون مانند کشوری آزاد در مجامع بین‌المللی شرکت می‌کرد یا از آن نام برده می‌شد.

در این دوره مناسب استعمارگر و مستعمره بسیار ظریف است، زیرا مستعمره در مجامع جهانی یا از استعمارگر دفاع می‌کند یا در موارد حاد سکوت می‌کند. ایران در این دوره با انگلستان روابط ظریفی داشت که بوسیله سیاستمداران کارکشته‌ای چون فروغی، قوام‌السلطنه و تقی‌زاده رهبری می‌شد، در غیر این صورت لازم نبود تقی‌زاده به دلیل شرکت در قرار داد نفت از ایرانیان معذرت بخواهد^۲. این سیاست باید در قالب همین مفهوم استعمار بررسی شود و کمتر چنین کاری شده است.

به این ترتیب در مرحله دوم استعماری که آن را استعمار نو اصطلاح می‌کنیم، کشور مستعمره تحت تسلط مستقیم نظامی

نیست، اما از نظر سیاسی هست و در نتیجه منافع اقتصادی استعمارگر را تامین می‌کند. این استعمار غیر مستقیم در صورتی دخالت مستقیم می‌کرد که منافعش به خطر افتاده باشد و راهی مسالمت‌آمیز برای دخالت باقی نماند. مورد مشخص این وضع کودتاهای نظامی در کشورهایمانند ایران و شیلی است. در این مورد هم مستعمره مورد حمایت سیاسی و نظامی استعمارگر است. کودتاهای پشت سر هم در کشورهای جهان سیوم که نشانه استعمار نو و غیر مستقیم بود، بویژه با وجود قطب نیرومند شوروی و سپس چین و دیگر نظامهای همانند، استعمار نو را زیر سؤال برد و باعث پدید آمدن جنبش‌های رهائی بخش و حزب‌های چپگرا در تمام جهان شد. جنگی نیمه پنهان میان استعمار شدگان و استعمارگران و این بار به سرکردگی آمریکا آغاز شد که نتیجه آن رادیکال‌تر شدن جنبش‌ها در جهان بود، اگر چه با به کار بردن واژه‌های چپ، تجزیه طلب، عقب افتاده، کمونیست، به حسب مورد همچون ناسزا یا برچسب ضددین، مبارزان را از میدان به در می‌کردند و ستم‌های شدیدی بر مستعمره‌ها می‌رفت، استعمارگران ناگزیر از تعویض روش شدند، زیرا با پدید آمدن جنبش‌های رهائی بخش، تهدیدی جهانی برای استعمار نو پدید آمده بود که به سادگی از میان نمی‌رفت.

باید توجه داشت و پرسید که مبارزات مردم در کشورهایمانند ایران، شیلی، عراق زمان قاسم، مصر در دوره عبدالناصر و ده‌ها جنبش دیگر برای رهائی از چه چیزی بوده است؟ مهمترین گرفتاری این کشورها اقتصادی بود، یعنی این‌ها استقلال اقتصادی نداشتند. نداشتن استقلال اقتصادی خود دلیل نداشتن استقلال سیاسی و وابسته بودن (استعمار) است.

راهی که در پیش گرفته شد، استعماری کاملاً غیر مستقیم و وابسته کردن منافع و حتی موجودیت کشورها به منافع استعمارگر بود. لازم به تدارک مهمی نبود. مثال روشنی بزنم. اگر کشور بحرین که می‌دانیم چگونه به وجود آمده و از کدام کشور جدا و کشوری عربی شده است، از جانب کشوری همسایه تهدید شود، در وضع موجود که کشورهای عربی از تامین نیروی نظامی مهمی در مانده‌اند، از کجا باید کمک بخواهد؟ در برابر این کمک یا حتی تضمین موجودیت، چه باید بپردازد؟ آشکارا از نیرومندترین کشور حاضر در منطقه کمک خواهد گرفت و بهائی مهم خواهد پرداخت. اگر ما هم بودیم همین کار را می‌کردیم، چنان که رژیم شاه در برابر تهدید ظاهری کمونیسم می‌کرد.

کشورهای عقب افتاده که رهبران ظاهراً جسور و در واقع نادانی مانند قذافی، صدام حسین (و امروزه جانشینان او) شاه ما و دیگران دارند، استعمارگران را خود برای دخالت در کشورهای همدیگر دعوت می‌کنند. بنابر این یکی از کارهای استعمارگر - که



کار مهمی هم هست- این است که کاری کند که در این کشورها نادانترین افراد ممکن به قدرت برسند.

امروزه هم مانند همه تاریخ، داشتن دشمن نادان نعمت بزرگی است. بنابر این باید به شواهد دخالت عوامل استعمار نوین (استعمار مدرن) در تحولات کشورهایی مانند عده‌ای از کشورهای آسیا، آمریکای جنوبی و آفریقا بیش از پیش توجه کرد. از نظر من ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد نخست مستعمره نو و سپس نوین آمریکا بود ولی با وجود این که با انقلاب بهمن پنجاه و هفت با آن گلاویز شد، به دلائلی که گفتیم هنوز از آن رها نشده است. هرگونه تلاش برای انتقاد از حکومت ملی دکتر مصدق ممکن است با این هدف صورت گیرد که ذهن را از وضعیت استعماری ایران منحرف کند.

هم اکنون خدمتی که دشمنان نادان آمریکا به آن و حتی اروپا می‌کنند، بر کمتر انسان نیمه‌هشیاری پوشیده است. از نظر من بخش مهمی از حکومت‌های خاورمیانه در خدمت آمریکا هستند. جمهوری آذربایجان (با ایجاد گفتارهای رادیو تلویزیونی و ترویج دشمنی فارس و ترک و تامین منافع آمریکا و اسرائیل در تجزیه ایران)، ترکیه، سوریه، اردن، عراق، همه کشورهای عربی و ... البته وضع ایران به دلائلی که گفتم استثنائی است. کمک ایران به آمریکا بر خلاف آن کشورها مستقیم نیست.

به همین دلیل است که آمریکا که پس از جنگ دویم به استعمار نوین روی آورده، خود به ایجاد یا تقویت دشمنان نادانش کمک می‌کند و این داستان معروفی در چهل- پنجاه سال اخیر و دقیقاً



احمد شاه

پس از دهه شصت صده بیستم میلادی است. طالبان نمونه مشخص آن است، اما نمونه‌های دیگر را هم باید دقیقاً بررسی کرد. بنابراین و نمونه را، مبارزه با تروریسم اسلامی حکایت مسخره‌ای بیش نیست. حمایت استعمارگر از مستعمره در این مورد نه تنها قطعی بلکه شرط نوشته یا نانوشته‌ای در روابط دو کشور است.

به این ترتیب و بر حسب تاریخی سه نوع استعمار را بازشناسی کردیم و اینک می‌کوشیم برای هر یک تعریفی بدهیم. من تا کنون این سه تعریف را به شکلی که می‌دهم در جائی ندیده‌ام و به احتمال از دانش محدود من سرچشمه می‌گیرد:

۱- استعمار کهن، بهره‌کشی مستقیم از کشوری دیگر با استفاده از نیروی نظامی و روش‌های سیاسی (دست نشانده کردن) است.

۲- استعمار نو، بهره‌کشی از کشوری دیگر از طریق وابسته کردن مستقیم منافع مستعمره به استعمارگر است.

۳- استعمار نوین، بهره‌کشی از کشوری دیگر از راه منحرف کردن و وابسته کردن غیر مستقیم منافع مستعمره به منافع استعمارگر است.

امید است خوانندگان این یادداشت با اظهار نظر انتقادی در باره آن به دقت بخشیدن به آن یاری رسانند.

در پرتو چنین تعریف‌هایی از استعمار است که باید کارهای ملت ایران را به رهبری دکتر مصدق ارزیابی کرد. من راه‌های دیگر را تاریخی نمی‌بینم، زیرا در هر جنبش هدف اساسی آن مهم است. هدف اساسی حکومت مصدق چنان که از ملی کردن نفت پیدا است، مبارزه با استعمار نو در ایران و زنده کردن این مبارزه در خاور میانه بوده است.

یادداشت‌ها:

۱- در دوره رضاشاه و تا ۱۳۱۴، فرش پس از نفت مهمترین منبع درآمد خارجی و تجارت خارجی بخش مهمی از آن در دست شرکت انگلیسی شرق بود. این کار انگلستان صدها کور، ناقص و افلیج در مراکز فرش‌بافی، مانند کرمان، راور، بیرجند و کاشان باقی گذاشته بود که بسیاری از آنان نمی‌توانستند با پای خود پای‌دار قالی‌بافی بروند. در ۱۳۱۴ از شرکت شرق خلع ید و شرکت فرش ایران تاسیس شد و اندک اندک به اضمحلال فرش ایران کمک کرد. البته تا مدت‌ها انگلستان بزرگترین مشتری فرش ایران بود که موضوع قابل مطالعه‌ای است. با همه این تا کودتای ۱۳۳۲ بازم فرش درآمد مهمی برای کشور داشت، زیرا بسیاری از تولیدکنندگان مستقل هم به این کار روی آوردند که برخی از آنان مردمانی ملی بودند و از پیش زمینه داشتند. مرحله دویم و اساسی اضمحلال آن پس از کودتا آغاز شد و ادامه دارد.

۲- من در سن هفده سالگی این معذرت خواهی را به گوش خود از رادیو ایران و در برنامه مرزهای دانش که پنجشنبه‌ها بعد از ظهر پخش می‌شد، شنیده‌ام. شرکت در یک قرارداد اسارت‌بار برای سیاستمداری با تجربه و حتی بی تجربه اشتباه نیست و اشتباه قلمداد کردن آن کمکی به روشن شدن موضوع نمی‌کند.